اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 امروز آمدم دیدم عجب هوای خوبی است این را هم درش بیاوریم ولی خب نمی‌شود این زیرش زیرپیراهنی است لباس سفید نیست ... اگر می‌شد با زیر پیراهنی بودیم كه خیلی خوب بود ... یك شب یادم است شب سه‌شنبه بود مرحوم آقا راجع به تخیلات و اعتباریات و توهمات مسجد قائم زمان شاه همان زمانی كه ارزانی بود همان موقع‌ها آن موقع، دیروز در راه به رفقا می‌گفتم كه من خودم یادم است با همین دو چشم خود دیدم در همین منزل پیچ شمران خدا بیامرزد مرحوم آقا سید مرتضی و یكی بود حاج تقی مصری كه شما باید او را دیده باشید كه مرحوم شده، در همان زمان مرحوم آقا، مرحوم شده. در همان زمان سرطان پروستات گرفت الان شاید بیش از بیست سال است كه فوت كرده دعا می‌خواند قشنگ هم می‌خواند و یكی دیگر از همین افرادی كه الان تهران است اینها رفته بودند یك گوسفند خریده بودند من یادم است كه از بزرگی آن گوسفند تعجب كرده بودم حدود هفتاد و دو یا سه كیلو بود یك چیزی بود و اینها كشتنش و همان جا جگرش را خام خام تا آخر خوردند من ایستاده بودم می‌گفتم بابا بگذارید سیخ بیاوریم، نخیر خوردند خام خام همانطور كه شكم را در می‌آوردند این سه تا آقا سید مرتضی و حاج‌تقی و یكی دیگر حالا آن چون زنده است اسمش را نمی‌آورم خلاصه این سه تا خوردند و تمامش كردند این جگر را همان جا، به چه قیمت؟ چهار صد و پنجاه تا یك تومانی الان نمی‌دانم یك سیر گوشت می‌دهند؟ آن موقع با چهار صد و پنجاه تومان یك گوسفند هفتاد دو كیلویی به جان شما آقا كه اینقدر عزیز است قسم می‌خوردم چهار صد و پنجاه تا یك تومانی اینها یك گوسفند هفتاد و چند كیلویی یادم است گرفته بودند قشنگ یادم هست رنگش هم یادم است رنگ پشمش سفید و گوسفند بزرگی و اینها آن زمان اینطوری بود خب حالا عوضش بیشتر شده حالا پول بیشتر است بهتر است كم باشد چه فایده؟ هرچه بیشتر باشد آدم بیشتر احساس می‌كند كه پول دارد، بله ایشان آن زمان مسجد قائم بود یادم است راجع به اعتبارات و اینها صحبت می‌كردند كه مردم همه چشمشان به ظاهر است عقل مردم در چشمشان است همین ظاهر هركی ظاهرش پر آب و رنگ‌تر باشد و قیافه و تیپ، تیپِ غلطاندازتری باشد بیشتر مورد توجه است در این مسائل صحبت می‌كردند بعد گفتند حالا شما من را در نظر بگیرید از خودشان مثال زدند خب گفتند این قیافة ما را كه می‌بینید وقتی كه وارد مسجد می‌شویم برای سلامتی حضرت آقا صلوات بفرستید از این كارها می‌كردند خدا بیامرزد یك مرشدی بود مشهدی میرزا بود كه می‌رفت ایشان هم شما باید دیده باشید كه اذان می‌گفت پهلوان بود مشهدی میرزایی بود و صلوات می‌فرستاد آدم خالصی بود آدم صافی بود بی‌كلك بود خدا بیامرزدش آن هم برای خودش عالمی داشت می‌گفتند برای ما صلوات می‌فرستند كوچه باز كنید حضرت آقا آیت اللَه تشریف آوردند خلاصه دیگر مردم احترام وسلام و بفرمایید می‌آورند ما را می‌نشانند توجه می‌كنند وقتی بخواهیم صحبت بكنیم همة چشمها متوجه ما كه آقا چه می‌خواهد بگوید این مطالب را آدم چیز می‌كند می‌بیند طرف دارد راه می‌رود در خیابان آدم زورش می‌آید جواب سلامش را بدهد ولی وقتی یك موقعیتی پیدا می‌كند همه همینطوری نگاه می‌كنند خب احمق این همانی بود كه جواب سلامش را نمی‌دادی زورت می‌آمد سرت را بگردانی حالا چی شده؟ این یك مساله‌ای است این یك قضیه‌ای هست كه تا طرف یك موقعیتی پیدا می‌كند جایی می‌رسد و به یك وضعیتی می‌رسد اینجا كه نیست من خارج از اینجا را می‌گویم مثلا بلاد كفر و آنجاها منظورم هست اینجا كه خب اینطور نیست یك دفعه همه توجه می‌كنند همة اذهان متوجه می‌شود بعد گفتند كه خب حالا همین من الان بیایم ایشان می‌گفتند لباسم را در بیاورم عمامه را بگذارم كنار عبا را بگذارم كنار قبا را بگذارم كنار فقط در حدّ شرعی البته من می‌گوییم ایشان نگفتند شرعی حالا شرعی‌اش را اینكه پیراهن را هم در بیاورید ایشان نگفتند بله محاسن كوتاه بشود گفتند با یك پیراهن و یك شلوار بیاییم خب گفتند علم كه همان علم است تقوا كه همان تقواست وضعیتمان كه همان است فقط لباس عوض شده این لباس عوض شده آن محاسن اینقدری، آقایان به من می‌گفتند كه محاسنت را بلند كن من به حرف هیچ‌كدامشان گوش ندادیم این محاسن كوتاه بشود و بعد هم در حد همین یك پیراهن و یك شلوار دیگر نه صلوات‌ها خبری است سلام و كوچه باز كنید و حضرت آیت‌اللَه همه‌اش كنار می‌رود، عقل مردم در چشمشان است و چشم مردم عقلشان است اینها عالم تخیلات است اینها همان‌هایی بودند كه زمان پیغمبر عقلشان در چشمشان بود پیغمبر را با چشمشان می‌دیدند نه با دلشان پیغمبر را فقط با جاه و جلال می‌دیدند پیغمبر را فقط با معجزه می‌دیدند پیغمبر را فقط با كار غیر عادی می‌دیدند پیغمبر را فقط با از غیب خبر دادن نگاه كن دارد می‌گوید، دو نفر می‌آیند پیش پیغمبر در موقع نماز صبح و از حضرت سوال می‌كند كه ما آمدیم از شما سوال كنیم حضرت می‌گویند خودتان می‌گویید یا من بگویم آنها می‌گویند نه یا رسول اللَه شما بگویید و حضرت می‌گویند تو برای این و برای این آمدی بعد آنها می‌گویند ا ببین یك چشمه نشان داد دیدی چطور خبر داد ولی هیچ وقت با خودش فكر نمی‌كند حالا پیغمبر آمد و نخواست علم غیب بگوید نخواست بگوید تا حالا گفتم دیگر بس است نخواست بگوید كم‌كم آن اعتقاد رو به سردی می‌گراید، از همان روز اول نه یواش یواش چند روز است خبری نیست غیب نمی‌گوید نمی‌دانم دو هفته گذشت پیغمبر عادی می‌آید نماز می‌خواند حالا سه هفته گذشت چهار هفته گذشت به جان شما دو ماه پیغمبر غیب نگوید همه برمی‌گردند می‌روند در خانه‌هایشان این پیغمبری كه غیب نمی‌گوید چه فایده؟! آن پیغمبری كه درخت باهاش حرف نزند چه فایده؟! بله شك كردند در همین قضیه حدیبیه، آن كه از افتخارات اسلام است كه می‌گویند از افتخارات اسلام است و تمام اسلامی كه الان در سراسر دنیاست از بركات ایشان بوده و از زحمات ایشان بوده و مطالبی كه امروز مطرح می‌شود انگار امیرالمؤمنین اصلا وجود خارجی نداشته فقط هرچه بركت است از ناحیة این بزرگوار آمده همینطوری هم صاف صاف دارند در این مملكت راه می‌روند بله اینها انگار همین ایشان گفت كه تا الان شك نكرده بودم الان شك كردم كه اصلا تو پیغمبری یا نه؟ خب این آقا تا آخر عمرش هم همین است، وضعیتش مشخص است و بقیه كه مثل آن هستند گفتند به پیغمبر كه «رَحِمَ اللَه الْمُحَلِّقِین»[[1]](#footnote-1) محلقین را خدا رحمت كند بعد گفتند كه والمقصرین هم بگویید حضرت نگفتند و مرتبه چهارم گفتند كه والمقصرین بخشیدنشان اینها همان‌هایی هستند كه شك كردند وقتی پیغمبر می‌گوید حلق كنید خب چرا نمی‌كنید؟ یا رسول اللَه ما كه مكه نرفتیم كه حلق كنیم به تو چه مربوط است كه نرفتی می‌گوید بكن بكن در خانه‌ات نشستی برو حلق كن او می‌گوید كه حلق كن خب حلقت را كن به قول مرحوم آقا شیخ حسن‌علی نخودكی یكی هم بود تا چندی پیش می‌دانم زنده بود و حیات داشت یك زنی بود این را دكترهای رفقا سابق در مشهد می‌شناسند این قضیه را همان‌ها هم تعریف كردند یكی از دوستان آن قضیه را تعریف كرد می‌شناخت شخصش را هم می‌شناخت، آمده بود پیش نخودكی گفته دخترم شوهر كرده و چند سال است بچه‌دار نمی‌شود و شوهر هم دارد طلاقش می‌دهد خیلی ناراحت بود آن هم گفت بلند شوید بروید خدا به شما یك پسر می‌دهد آقا این چیزی كه بود عمل كرده بودند رحمش را در آورده بودند گفتند آقا این اصلا رحم ندارد گفت شما از من بچه می‌خواهید یا رحم می‌خواهید؟ شما از من بچه می‌خواهید خدا به شما می‌دهد و گرنه رحم می‌خواهید بگویم خدا به شما رحم بدهد بچه می‌خواهید من می‌خواهم بچه از دهنش در آید، هیچی بچه بعد از نه ماه در آمد! از كجا درآمد؟ خدا می‌داند الان دارد برای خودش در خیابان راه می‌رود هنوز هم می‌گویند زنده است تا چند سال پیش می‌دانستم همان شخصی كه به كرامت ایشان به دنیا آمده بود هنوز حیات داشت، پیغمبر می‌گوید حلق كند تو به مكه چكار داری؟ برو حلق كن عمره بجا نیاورده خب نیاورده به جهنم خدا منتظر عمرة تو است بهتر برو حلق را بكن و برگرد چكار كردی؟ هیچی رفتیم دست از پا درازتر برگشتیم خوب كاری كردیم و افتخار هم می‌كنیم چی می‌گویی؟ اینكه دیروز می‌گفتم در قبال حق اینطور باید آزاد باشید اینطور منظورم بود.

 یك قضیه‌ای من خواندم در این كتابی كه چاپ شده در مشهد خیلی ناراحت شدم خیلی ناراحت شدم كتاب آیت نور در مقدمه مسائلی دارد از جمله این: به مساله مرحوم آقای خمینی كه می‌رسد آنجا خب امام نمی‌گویند، از یك طرف مرحوم آقا امام را جایز نمی‌دانند از آن طرف برای اینكه خلاصه مشكلی در مساله پیش نیاید و خلاصه مورد نقد و ایرادی قرار نگیرند می‌گویند این القابی كه ما برای بزرگان آوردیم مربوط می‌شود به آن القاب زمان سابق، آخر نامردها پدر ما یك جلد امام‌شناسی نوشت تا اعلان كند كه گفتن امام حرام است چه تهمتی الان دارید به پدر ما می‌زنید؟ اولا این حرف كه خیلی مسخره است می‌گوییم شما به آقای خمینی الان دارید تعریف می‌كنید می‌گویید لقب شصت سال را من می‌آورم آخر احمق مثل اینكه یكی بیاید حضرت علامه طهرانی را بخواهد بنویسد بگوید: آقا سیدمحمدحسین من اسم آقاسیدمحمدحسین را كه می‌آورم مربوط به همان شصت سال پیش ایشان است، این خودش مسخره‌ترین مطلبی است كه خب مطرح شده وانگهی شما رسماً دارید با این كارتان می‌گوید كه امام درست است منتهی ما لقب قبل را داریم می‌گوییم در حالتی كه پدر ما كتاب نوشته كه امام جایز نیست، این چه كاری است كه شما برداشتید كردید؟ درست، این را می‌گویند چی؟ این را می‌گویند ذلت در مقابل حق كه انسان در مقابل حق ذلیل می‌شود یك مانعی پیش می‌آید نه در مقابل قبول حق، نه در اعلام حق، در نشر حق در گسترش حق، شما دارید بیوگرافی علامه را می‌نویسید، تو كه داری این را می‌نویسی به چه حقی حرفی را می‌زنی كه مورد خلاف نظر ایشان و مبنای ایشان است؟ اصلا كی گفته تو یك همچنین حقی را داری كه بنویسی؟ تو می‌خواهی نظر خودت را بگویی خب بگو دیگر حق نداری نظر پدر مرا بگویی، او نوشت برای اینكه بگوید كه جایز نیست، شما دارید می‌گویید ما این لقبی را كه آوردیم مربوط به آن موقع است یعنی الان این نیست، الان امام است سابق این بوده، علاوه بر اینكه این مسخره است علاوه بر آن چیست؟ روپوش گذاشتن به مبنای ولی خدا و شخصی است كه عمرش را در اینجا تلف كرده و این مساله چوب دارد من یكی از افراد بود یك مقاله‌ای نوشته بود مقاله و مصاحبه‌ای كرده بود چند دفعه در آن لفظ امام به كار برده بود من گفتم چون خودتان را به عنوان شاگرد ایشان معرفی كردید و بعد آوردید تا این مقاله را اصلاح نكنید من با شما رابطه برقرار نخواهم كرد و تا الان كه با شما صحبت می‌كنم قطع رابطه كردم و بعد دیگر یك بنده‌خدایی صحبت كرد و من نگفتم و خودشان اضافه كردند گفتم بسیار خب نوار را بیاورید اگر نگفته باشید حرفتان را می‌پذیریم مشروط، همانطوری كه گفتم همانطور بلند شوید بروید در مجامع عمومی اعلان كنید كه من در این مصاحبه لفظ را به كار نبردم و اینها از خودشان آمدند و اضافه كردند بروید اعلان كنید ما حرفی ندارم بابا تو كه داری خودت را به عنوان شاگرد ایشان معرفی می‌كنی به چه جرأتی می‌آیی یك همچنین صحبتی را می‌كنی و الفاظی كه مورد نظر ایشان نیست را به كار می‌بری؟! و كیف به اینكه حالا بروید راجع به این كتاب بنویسد آقا خب چاپ نمی‌كنند، نمی‌كنند به جهنم كه نمی‌كنند خب نكنند شما كه دارید این كتاب را چاپ می‌كنید بخاطر اینكه مبنای ایشان را منتشر كنید یا نه می‌خواهید كاغذ پخش كنید؟ چطور شما مبنای ایشان را دارید پخش می‌كنید و مبنای ایشان را دارید لگدمال می‌كنید؟! این چه ترویجی است؟! این چه اعلانی است؟! این چه نشری است؟! من نمی‌فهمم شما كه این عمل را دارید انجام می‌دهید روی چه حسابی دارید این كار را می‌كنید این همان چیزی است كه من دیروز می‌گفتم همیشه انسان باید در قبال حق حرّ باشد، آزاد باشد و هیچ نوع ذلت و گرفتگی نسبت به او نباید داشته باشد و حق همین است اتفاقا بنده در جلد اول در مقدمه همین نوروز كه دارم می‌نویسم در مقدمه‌اش راجع به خصوصیاتی كه البته بنده اسمی از كتاب نیاوردم ابداً نه اسم آوردم نه هیچی فقط در آنجا جزء مواردی كه ایشان رویش حساسیت داشتند در مقدمه یك چند مورد را آوردم یكیش همین كه بگویم كه ایشان روی این قضیه حساسیت داشتند و اگر كسی آمده و خلاف نظر ایشان مطلبی نوشته صحبتی كرده او به ایشان خیانت كرده، خیانت است دو دو تا چهار تا، خودمان را شاگرد علامه می‌دانیم و بعد به مكتب ایشان خیانت می‌كنیم این یك چیزی نیست كه قابل توجیه باشد و قابل تأویل بخواهد مساله مساله بسیار خطیری است كه همیشه اینها همین، فقط در یك حد و در یك محدوده و یك قسمی و یك قسمی رفتار كنیم و یك قسمی خب بله آقاجان بله خب ما هم می‌توانیم یك نحوه‌ای باشیم كه اصلا صد درصد فرض كنید كه با همه چیز موافق و همه را از دم یك امضاء بگذاریم زیر ورقه سفید و بعد هم تحویل شخص بدهیم برو هرچه می‌خواهی بنویس این هم از ما می‌آید ولی بالاخره یك فردایی هم هست، نكند آقا فلانی فرض بكنید این است فلان جایش ایراد دارد به مرحوم پدر ما هم زمان شاه می‌گفتند مخالف است و هم بعدش می‌گفتند با مسائل مختلف است حالا ایشان چی؟ من یادم است كه وقتی كه ایشان كتاب وظیفه فرد مسلمان را نوشتند بعضی از افرادی كه متصدی نشر بودند آنچه كه در توان داشتند انجام بدهند كه ایشان این را نشر نكند چقدر تلفن به خود ایشان زدند به خود من چقدر تلفن زدند افراد را به عنوان واسطه فرستادند كه آقا این باعث می‌شود موقعیت شما الان وضعیت اینطور است نمی‌گذارند صحبت‌ها نمی‌دانم فلان است الان این خلاصه موقعیت است، ایشان هی صبر كردند صبر كردند بالاخره خسته شدند گفتند كه خب پخش نشود، خسته شدند، خسته شدند.

 یك روز من با ایشان داشتم در بیمارستان امام رضا می‌رفتم، قرار بود یك طبیبی چشمشان را معاینه كند وقتی كه برمی‌گشتیم، فاصله بیمارستان را داشتیم طی می‌كردیم ایشان گفتند: آقا این مطالبی كه راجع به این كتاب می‌گویند به نظر شما چطور است؟ گفتم كه آقا این كتاب، كتابی است كه خواهی نخواهی موجی را ایجاد می‌كند در این شكی نیست ولی خب بالاخره آیا باید موج ایجاد بشود یا نشود؟ یا باید همانطور باشد، همان مرتكزات بماند و همان افكار بماند حالا چه افكار صحیح چه افكار سقیم همه به یك نحوی بماند الی ابدالاباد كدام یك؟ و بالاخره آرام می‌شود ایشان گفتند بله مساله همینطور است بعد این را فرمودند: اینها كه نسبت به اینها اشكال می‌گیرند اینها نمی‌فهمند[[2]](#footnote-2) این شاهدی كه ایشان در اینجا آوردند این خیلی برای ما دلنشین بود كه نشان می‌دهد افكار افكار مادی است فقط در فرمول ماده و قیاسات مادی و مسائل مادی دارد دور می‌زند، هفده سال است كه با مرحوم آقا هیجده سال است بیست سال است كه بوده ولی در این بیست سال نتوانسته افكار خودش را از قیاسات مادی یك مقدار سوق بدهد كه بابا یك معنا و غیب و خدایی هم هست یك دستی هم این پشت هست، یك حساب و كتابی هم آن طرف قضیه هست فقط همه‌اش به این مردم و میز و صندلی نگاه نكن، فقط همین است این بابا یك روز هست یك روز نیست خب خیلی خب یعنی شما واقعا باید به یك نحوی باشد كه آنچنان عافیت بر همة مطالب حاكم باشد كه به هیچ وجه در هیچ بُرهه‌ای آب از آب تكان نخورد اینكه اصلا با این نظر ما نیامدیم در این مكتب با این نظر نیامدیم سابق مردم یك اسلام می‌آوردند از فردا جنگ‌ها شروع می‌شد ما كجاییم؟ شمشیر دست بگیر برو به جنگ رم برو به جنگ بنی مصطلح و بعد غزوه فلان چی‌چی خود پیغمبر جنگ است دیگر تیر و نیزه و شمشیر حالا یك تو به ما بگویند به ما برمی‌خورد از یك تو گفتن می‌ترسیم از یك این آقا خیلی همچین با نظرات بعضی‌ها موافق نیست ما ترس داریم ما می‌ترسیم ما نه نه این یك جوری بشود آن طور به هم نخورد آن جور اوضاع نشود نه آقا چه اشكال دارد انسان منطقی باشد صحیح باشد و نصیحت للائمه المسلمین را باید سرلوحه خودش قرار بدهد كسی كه دلسوزی می‌كند دلسوزی برای عظمت و عزت اسلام می‌كند و عزت حاكم اسلام عزت اسلام است خب واقعا اگر در همه‌جای دنیا از حاكم اسلامی به عنوان یك فرد دارای مثلا اندیشة بسیار مثلا متین، روش و شیوه بسیار چیزی یاد كنند ما بیشتر خوشحال می‌شویم یا اینكه فلان جا آنطور فلان جا اینطور كدام است؟ عظمت اسلام بخاطر همین ما می‌گوییم كه واجب است انسان از حاكم اسلامی اطاعت كند چون حاكم اسلام همان ظهور خود اسلام است، ظهور خود عزت اسلام است مسالة وجوب اطاعت از حاكم است به عنوان یك امر اعتباری نیست یك امر واقعی است چون انسان الان اسلام ظهور پیدا كرده در یك فرد پس انسان باید او را چكار كند؟ تأییدش كند هی تأییدش كند هی مثبتات را بگوید مواردی كه نقص است باید گوشزد كند هی به قضیه برود بالا برود بالا هی رشد بكند خب خود انسان هم افتخار می‌كند تا اینكه نه آدم بنشیند كنار و فقط مواظب خودش باشد و توی گوش خودش باشد اینطور نشود آنطور نشود با مسائلی كه راه می‌افتد خیلی به آرامش بخواهد برخورد بكند و ردّ بشود و همین‌كه كسی بهش نگوید آقا بالای چشمت ابرو است نتیجه‌ای ندارد یعنی این مساله نیست انسان باید در قبال حق چون چیزی مافوق حق وجود ندارد

 تلمیذ: ...

 استاد: خب ببینید آن در آنجایی است كه خلاف این اگر بخواهد روشی در پیش گرفته بشود منتج نتیجه نخواهد بود و این به ضرر خواهد شد فرض كنید همین در زمان بعد از خلافت رسول خدا وقتی خلافت رسید امیرالمؤمنین خب ابتدا آمد و مخالفت كرد و بواسطة مخالفتش زن و بچه‌اش هم از دست داد كشتنش دیگر و تمام شد یعنی آقا صاف آمدند گفتند ما برای رسیدن به مقصدمان از روی جنازة دختر پیغمبر هم ردّ می‌شویم برای ما مساله‌ای نیست و ردّ شدند و نوة پیغمبر هم كشتند بی‌برو و برگرد هم دختر پیغمبر و هم نوة دختر پیغمبر را كشتند و صاف یك كوزه آب رویش خوردند خیلی راحت خب این كار شد امیرالمؤمنین اگر بخواهد بیاید به این روش ادامه بدهد به این مخالفت بخواهد ادامه بدهد به این مقابله رو در رو بخواهد ادامه بدهد چه وضعی پیش می‌آید آیا آنها دست برمی‌دارند؟ نه هر روز یك آشوب هر روز یك بلوا و بعد اگر ممكن است ترور كنند مگر سعدبن عباده را ترور نكردند و بعد هم گردن جن‌ها انداختند داشت در تاریكی جایی می‌رفت برداشتند با تیر زندش گفتند كه رجم بالغیب بوده و بعد هم اجنه این كار را كردند و سنگ زدند و بعد یكی آن دورها شنیده كه چنین صدایی یك همچنین شعری از آسمان جنه در آسمان دارد یك همچنین صدایی می‌كند و پخش كردند در مدینه و حیوان‌ها هم همه پذیرفتند حضرت چكار بكند؟ مجبور است بیاید، مجبور است بیاید در نماز جماعت شركت كند، مجبور وقتی كه یك مشكل پیدا می‌شود نیاید بگوید كه چشمتان درآید حالا خودتان حل كنید اینها همه چیست؟ اینها همه كرامت وبزرگواری امیرالمؤمنین را می‌رساند چرا؟ چون مساله تغییر پیدا نخواهد كرد بنا بر این است كه مخالفت كنند صاف صاف طرف می‌گوید علی حق با تو است ولی بیا بگذر خب این كسی كه این حرف را می‌زند حق با تو است بیا بگذر یعنی چی؟ یعنی من نمی‌خواهم با تو بیعت كنم خب حضرت چكار كند اگر مماشات نكند چكار كند؟ غیر از این است كه موجب تحریك احساسات می‌شود ذهنیات اضافه می‌كند علی رفته در خانه‌اش نشسته دارد حرز درست می‌كند بابا موسی‌بن‌جعفر نشسته در مدینه دارد احكام را می‌گوید مسائل می‌گوید هارون آنجا می‌گوید دارد شمشیر جمع می‌كند پول دارند برایش می‌آورند، امام هادی را می‌فرستد در خانه برو ببین پول‌ها وشمشیرهای كه آوردند ذخیره كند بر علیه ما كودتا كند بابا حضرت در خانه نشسته دارد نماز شب می‌خواند شمشیرش كو؟ پولش كو؟ افراد كو؟ نامه كو؟ این حرفها چیست؟ درست شد این مساله مساله‌ای است در جایی است كه چاره‌ای نیست یعنی جریان جریان مخالف و منحرف كه به هیچ وجه زیر بار نخواهد رفت و آنجا خب این مساله این ملاك همیشه هم هست، این ملاك همیشه هست وقتی كه انسان یك مطلبی را به یك نفر بگوید وقتی كه ببیند نتوانسته ترتیب اثر بدهد یا مشكلاتی داشته نمی‌تواند ترتیب اثر بدهد حالا دوباره بگوید این می‌شود مماشات، یك دفعه گفتی تمام شد تكلیف را ادا كردی وظیفه را ادا كردی دیگر پیگیری كردن و هی سوزن فرو كردن و هی نمی‌دانم تكرار كردن این چه نتیجه‌ای دارد؟ آدم می‌خواهد دق دلی خودش را خالی كند كه اینجا جای این حرفها نیست وظیفه را می‌خواهی انجام بدهی وظیفه را انجام دادی برو پی كارت حرفت را زدی تمام شد دیگر هی پیگیری كردن و فرض كنید كه مطلب را این طرف و آن طرف گفتن اینها هیچ نتیجه‌ای ندارد جز تحریك احساسات در یك عده از افراد و بهانه به دست افراد دادن برای اینكه در آن تفكرات و تخیلات خودشان خب یك قدری رسوخ بیشتری پیدا بكنند روش و مرامی را كه همه بزرگان آمدند آن را بیان كردند همه به فقط همین ادای تكلیف و اینها برمی‌گردد نه اینكه دیگر حالا اضافه بر این انسان بخواهد كارهای غیرصحیح غیرچیز اینها انجام بدهد.

 تلمیذ: ...

 استاد: من بیرون نكردم خودشان رفتند، روز اربعین خودشان قرار گذاشتند كه وقتی تمام می‌شود بروند بیرون، من یادم است بعد در روز بیست و هشت صفر آمد آن آقای كذایی و اصلا یك جریانی بود كه این آقای میرحسینی را بیرون كنند و فلان و من كه این را شنیدم پیغام دادم این دیگر یك مخالفت علنی است با آن مرامی كه خب مرحوم آقا پایه‌گذاری كردند مسئول آنجا آقای میرحسینی بوده و پیغام دادم كه آقای كذا فردا نیاید ایشان گفته بود كه بروید به ایشان بگویید كه ما فقط از یك نفر اطاعت می‌كنیم گفتم بسیار خب هرچه پیش آمد خودتان می‌دانید آن روز یك نفر آنجا آمد به مرحوم آقا سید مرتضی بی‌احترامی كرد آن آقایی كه به من آنطور گفته بود و من قصد نداشتم كه بگویم این آن آقا چیز بكند قصد داشتم كه مساله افراد باشند و همان‌جا حضور داشته باشند و مشغول باشند حتی به آقای میر حسینی هم گفتم كه اگر شما نمی‌توانید در قبال جسارت آنها بایستید من از قم ... شما بگویید بله شما مسئول هستید و شما باید این كار را انجام بدهید چایی را از دستشان بگیرید و بیاورید معطل نباید بشوید كه اینها برای شما تئاتر بازی كنند آن بنده خدا در فشار بود یعنی واقعا یعنی از یك طرف نمی‌خواست برخورد بشود از یك طرف می‌دید كه برنامه است یعنی دارند تئاتر بازی می‌كنند كه ایشان را حذف كنند چایی را اینطوری كله را می‌گرفت پایین دست را بالا یا می‌گفت برو قوری را بیاور خب یعنی چی؟ بازیها یعنی چی؟ اینجا حسینیه است یا تئاتر است؟ این بازیها چیست؟ مرحوم آقا ایشان را گذاشتند مسئول و كسی حق ندارد ایشان را بردارد نه بنده و نه اخوی بنده و نه كس دیگر همه غلط می‌كنید بخواهید ایشان را بردارید حاج آقا جلال مسول برای آمدن خواندن است و بنده غلط می‌كنم و امثال بنده كه جلسه تشكیل بدهیم و ایشان را حذف كنیم به جایش یكی دیگر را بیاوریم حق نداریم این كار را بكنیم درست، خب این اعمال انجام شده بود خودمان هم می‌دیدیم كه دارد انجام می‌شود اینجا جایی بود كه بنده باید بیاییم چكار كنم؟ باید مقابله بكنم چون ما نمردیم هر كسی بخواهد هر كاری بكند این هست، روز بیست‌وهشتم نگفتم بروید بیرون روز سی‌ام گفتم كه این قضیه شد به من وقتی گفتند گفتم آقای فلان برود بیرون و بعد گفتم نرود بیرون من می‌آیم بیرونش می‌كنم این را گفتم این راكه گفتم بلند شدند رفتند وقتی كه داشتند می‌رفتند من گفتم همه بروید گم شوید این را موقعی كه داشتند می‌رفتند من گفتم نه زودتر، گفتم بروید گم شوید كه همه هم شنیدند و روز بیست‌وهشتم صفر آن آقای شیخ كذایی كه اسمش را نمی‌برم خودش مرا داشت بیرون می‌كرد می‌گفت: بفرمائید بیرون گفتم: جنابعالی! گفتم: برو بیرون آقا دستش را گرفتم و هولش دادم بیرون، خود من را می‌خواست بیرون كند یعنی مساله شوخی نبود خب آنها آن طرف سكة ما را ندیده بودند و درست است ما مراعات می‌كنیم ولی خب به جایش واقع بشود اینطور هم نیست قضیه مراعات یك حدی دارد وقتی كه پای ایستادن روی حق برسد من در دنیا از هیچ آبرویی نمی‌ترسم هرچه می‌خواهد بشود بشود یعنی این را همه می‌دانند یعنی برای من هیچ مساله‌ای نیست فقط آن كه انجام بشود نه از قضیه نه از این طرف بگو آن طرف بگو اعلامیه پخش كن، زمان سابق بر علیه ما آنقدر در دانشگاه اعلامیه پخش كردند ما به ریش همه‌شان خندیدیم در همان زمان گذشته، این آقا حجتیه‌ای هست و از این حرفها، آن قضیه آنطور بود بعد از این قضیه خب خیلی عوض شد مشخص شد كه خب ما آن طرف سكه را نشان دادیم و گفتم كه یا باید این جلسه طبق آنچه كه مرحوم آقا انجام بشود یا بنده در این خانه را می‌بندم این خانه مال من است این خانه چهاردانگش مال من است و شخصی است و من اجازه نخواهم داد كه كسی وارد اینجا بشود، این حرف را من آنجا زدم و خیلی‌ها آن موقع به هم ریختند از جمله والده، خب والده هم آن موقع تحت مسائل و اینها بود خیلی به ایشان پر كرده بودند خیلی به ایشان پر كرده بودند و از آقای میرحسینی پر كرده بودند و از افراد دیگر و از آقا جلال و اینها خیلی پر كرده بودند به اصطلاح مساله را و همه دروغ یعنی دروغ دروغ از جمله مطالبی كه آقا شما شاگرد آقا بودید آخر پناه بر خدا آدم می‌آید در مجلس امام حسین و به مردم تهمت می‌زند ایشان تعمدا روزها نمی‌آید به خاطر اینكه آبدار خانه را به هم بریزد آقای میرحسینی به در نگاه كند به دیوار نگاه كند خب من كی نیامدم، می‌گفت یك شب، شب هفتم صفر بود من اصلا نمی‌دانستم هفتم صفر است و قرار بر این بوده كه قبل از نماز صبح همدیگر را بیدار كنند اینها بخاطر مساله سیاسی اصلا به آقای میرحسینی تلفن نكردند و ایشان آن شب را اصلا نمی‌دانست كه شب هفتم صفر است و روز شهادت امام مجتبی جلسه است آن وقت بلند شدند رفتند پیش والده‌مان ایشان تعطیل كرده به خاطر اینكه به تعطیلی بكشاند ببینید اینها اولیاء خدا هستند اینها سُلاك ما هستند یعنی باور نمی‌كنید وقتی كه می‌شنیدید شما كه در فلان مجلس طهران از من فلان جا را می‌گفتند خیلی تعجب است آخر كسی بلند می‌شود بیاید نه آقا سلوك همه چیز را مباح می‌كند تهمت بزن كار ندارد، بردار بزن كه من ماهها، سالها طول كشید كه بالاخره توانستم از توی كله مادرمان بكشم بیرون این كه آقای چیز راجع به آقای میرحسینی به شما گفتند تهمت بوده، سالها طول كشید چند دفعه من به ایشان گفتم بابا بیایند جلوی خودتان حرف بزنند ایشان بیایند دیگران كه این حرف را زدند من هم در مجلس نیستم من می‌روم بیرون ایشان بگوید كی بوده چطور بوده آن حرفش را بزند و بعد هم خود شما قضاوت كن چرا اصلا من؟ من اصلا می‌روم بیرون اگر ترس از من است من می‌روم بیرون خب ایشان گیج شده بود چكار كند؟ با آن قسم و آیات آنها چكار كند؟ با این حرف من چكار كند؟ همینطوری تا بالاخره فهمید قضیه دروغ بوده اصلا قضیه همه‌اش تئاتر و سناریو بوده كه درست شده بخاطر این، اینها چیزهایی بود كه ما با چشم خودمان می‌دیدیم بعد از جریان والده ما را صدا كرد و ما آمدیم گفتم كه من طبق وصیتی كه مرحوم آقا به من كردند باید این جلسه سوم انجام بشود اگر انجام شد من خودم كفش اینها را هم جفت می‌كنم و هیچ كاری هم ندارم اصلا خودم نمی‌آیم حتی به والده گفتم من در این جلسات شركت نمی‌كنم شركت من كه واجب نیست ولی همة افراد باید بیایند اگر مساله من است من نمی‌آیم چطور اینكه من مدتها بود كه نمی‌رفتم شركت نمی‌كردم و قرار بر این شد كه این مطالبی را كه می‌گوییم یك آقایی در آنجا بود همه را نوشت بلند شود برود پیش مثلا اخوی و مطالب را بگوید و خلاصه بگوید كه مساله ما این است اگر خلافی است بگویید ایشان هم با یك برخورد حالا گذشته دیگر این حرف خلاصه اینجا یك كدخدا بیشتر ندارد مضمون كلام این بود كه این حرفها جای این حرفها نیست به والده گفتم خب بفرمایید، لذا خود آنها كه من جمله خود والده هم باشد باید حق را من بگویم اینها جلسة مرحوم آقا را منتقل كردند به آنجا گرچه بعد زدند زیرش و گفتند اصلا ربطی ندارد چون وقتی كه با اعتراض ما مواجه شد كه شما چرا جلسه را از آنجا منتقل كردید؟ چرا شما جلسه ما نمی‌آیید دیدند جلسه آن بوده و مال مرحوم آقا بوده و منتقل كرده بودند و من دیگر گفتم حالا كه اینطور است جلسه‌ای كه باید در منزل آقا تشكیل بشود نشده چون در آنجاست شركت در آنجا حرام است این را من آنجا گفتم شرعا حرام است چون این جلسه بنام جلسة مرحوم آقا است و بواسطة این جلسه بر خلاف یكی از موارد خلاف وصیتی كه عمل شد اینجا بود چون مرحوم آقا وصیت كردند طبق آنچه كه الان مجلس هست طبق همین باید به من گفتند واللَه علی ما اقول وکیل قسم خوردند قسم جلاله، طبق همان چه كه الان هست همینطور باید ادامه پیدا بكند به همین وضعیتی كه هست و من نقشی نداشتم در چیز خب بالاخره اخوی بزرگتر خودش اداره می‌كند ولی باید طبق همان مساله انجام بشود صحبت از ولایت و این مزخرفات گفتم نباید باشد فقط از امام حسین و بس، نه بنده و نه جنابعالی هیچ‌كدام آقای حاج آقا جلال باید ذاكر باشند آقای میرحسینی باید مسئول باشند امور به این كیفیت باید باشد بنده رضایت دارم صد در صد خودم هم شركت نمی‌كنم ولی اگر غیر از این بخواهد باشد نه من می‌ایستم و مقابله می‌كنم، گفتم من كاری كه بخواهم بكنم با كسی شوخی ندارم و آنها ترسیدند ترسیدند كه خلاصه ما دیگر آن شمشیر را كشیدیم و خلاصه باید حواسشان جمع باشد نمی‌صرفد برایشان اگر من بخواهم وارد بشوم برایشان صرف ندارد و لذا مساله را مخفی كردند آن وقت رفقا آمدند به من گفتند كه بیا شما در همان‌جا مجلس قرار بده گفتم نه اینجا دیگر من تكلیف ندارم چون اینجا مسالة رضایت والده ما هست و من در آن حدّ تكلیف ندارم كه وقتی ببینم ایشان رضایت ندارد نسبت به بقیه نه نسبت به بقیه من تكلیف ندارم و من وظیفه ندارم در اینجا خلاصه مجلس ایجاد كنم خودشان می‌دانند والان هم كه اوضاع برگشته و افكار عوض شده خودشان مانده‌اند الان خیلی مسائل عوض شده و خیلی‌ها نمی‌روند یعنی آن مجالس نمی‌روند من همیشه گفتم و خواهم هم گفت كه انسان باید در مقابل حق صریح باشد حق را بایستی انسان صریح باشد و مصلحت اندیشی اگر بخواهد بكند یك جا گیر می‌كند گیر می‌افتد مسائل آنطوری كه بوده بوده در اینكه هم والدة ما هم سایر افراد در آن جریانات دخیل بودند صحیح است و درست است و گر چه الان یك طور دیگر صحبت‌ها فرق می‌كند ولی نه این مساله بوده واقعیت دارد و خب انسان ممكن است یك افكاری داشته باشد باید تغییر پیدا كند خب چه اشكال دارد؟ ما كه نمی‌گوییم حتما انسان، معصوم به دنیا آمده ولی معلوم نیست معصوم باشد باید دوباره خودش را انسان اصلاح كند ما خطا می‌كنیم خودمان را اصلاح می‌كنیم اشكالی ندارد پذیرش حق خیلی ارزشش بیشتر از این است كه انسان بخاطر مصالحی بخواهد پا بگذارد آنی را كه آنجا از دست می‌دهد خیلی بیشتر از آن چیزی است كه به دست می‌آورد در اینكه در این جریان انحرافی كه بعد از مرحوم آقا پیش آمد بستگان نزدیك ما دخالت داشتند شكی نیست البته دیگران هم كمك كردند و مساعدت كردند در بعضی از موارد كه داشت كار اصلاح می‌شد دیگران آمدند و نگذاشتند مخصوصا بعضی از شیخ‌ها بعضی از شیخ‌ها بودند كه اینها نگذاشتند و والدة ما آنها را لعنت كرد این را همه بدانید والدة ما لعنت كرد، در یك شب گفت خدا لعنت كند آن كسانی را كه نگذاشتند كه این مساله در یكی از جریانات بود خیلی توضیح نمی‌دهم در او نگذاشتند منظورش چند نفر بودند و بالاخره یك روزی زمستان هم تمام می‌شود و دیگر نفاق‌ها رو می‌شود خدعه‌ها و تهمت‌ها همه رو می‌شود كلك‌ها بله آقای آقاشیخ باقر، چه چیزهای را ما دیدیم واقعاً آن عزت آن كرامت آن متانت آن مسائلی كه بوده چه جلساتی تشكیل دادند؟ چه مسائلی؟ اصلا دیگر یاد آوریش هم حتی مكدِّر است مكدِّر است كه آن كسانی كه در زمان مرحوم آقا می‌گفتند یكی از منت‌های الهی در ما برادران این است كه خدا این برادر را در ما گذاشته بعد همین آقا بلند شود بعد از این جریانات یك چیزی بگوید كه بگویم متأثر می‌شوید خیلی عجیب است! دنیا خیلی عجیب است! آن كسی كه می‌آمد می‌گفت من اشكالات فلسفه را رفتم از فلانی یكی از آقایانی یكی از این دو آقایان معروف قم كه هستند نتوانست جواب من را بدهد فلانی با دو تا سوال ساده مساله را حلاجی كرد همین در می‌آید می‌گوید اصلا كی گفته این سواد دارد؟ بابا آخر یا این حرف را قبلا به من نمی‌زدی، خب من سواد ندارم باشد پس او حرفت چی بود؟ خیلی خب حالا مگر قرار است همه سواد داشته باشند اینها برای انسان اعتبار است آدم حواسش را جمع كند خیلی مهم است الان گول نخورد الان از این سلام و صلوات‌های الان گول نخورد از این كوچه بازكردن‌های الان، كوچه باز می‌كنند حضرت آقا از این چیزها ما زمان آقا دیدیم.

 تلمیذ: ...

 استاد: تحت تربیت نبودند رفت و آمد می‌كردند تحت تربیت بودن نه آقا یعنی عمل به نسخه كردن این معنای تحت تربیت، اینها فقط می‌آمدند و روز و شب را می‌گذراندند بنده خودم در مجالس عدیده‌ای با مرحوم آقا و مرحوم والد بودم كه یك مساله‌ای مطرح می‌شد و دقیقا صد و هشتاد درجه خلاف فهمیده می‌شد حالا همین طرز تفكر مسئولیتی را به عهده می‌گیرد آن وقت چه خواهد شد؟ بنده خودم بودم دیگر ما در بیت بودیم، آن وقت می‌شود قم چی؟ قم جهنم می‌شود، قم ظلمانی می‌شود، قم كدروت می‌شود، قم آمدیم یك سیب سیاهی روی قم گرفته بود اه عجب پس این حضرت معصومه اینجا چكار می‌كند؟ قمی كه یك پردة سیاه رویش را بگیرد این حضرت معصومه لابد روحش هم از اینجا رفته وادی السلام قم از بدن و روح حضرت معصومه خالی شده آقای انصاری رفتند همه كوچ كردند وقتی آقا پایشان را در قم گذاشتند دیگر نه از آقای انصاری خبری است نه از علی بن جعفر نه از شاه جمال نه از حضرت معصومه، چی شد؟ دو سال بعد سه سال بعد نه قم خوب شد اه چی شد قضیه؟ خب این نابكار كه همان نابكار است اینكه تغییری نكرده من همان هستم من كه همان افكار را دارم سیصد درجه بدترش را هم دارم چی شد یك دفعه؟ قم پلة دوم نجف است اول نجف بعد قم ا ا بابا بگذاریم یك مقدار آن حرفهایتان چندسالی بگذرد كم‌كم انشاءاللَه فراموش بشود از اذهان این را تازه گفتید، بازی با الفاظ با كلمات بازی با نفوس. خب این بحث اول حالا ببینیم به دومش می‌رسیم.

 تلمیذ: ...

 استاد: بله ما هم می‌رفتیم ایشان از مستشكلین درس آقای وحید بود،

 تلمیذ: ...

 استاد: كه ظلمت شما نگیردشان

 تلمیذ: ...

 استاد: ما هم می‌رفتیم پیش آقای خامنه‌ای و ایشان هم خیلی لطف می‌كردند و واقعا محبت می‌كرد حتی یادم است كه ایشان حتی همین آقای خامنه‌ای بیرون ساختمان می‌آمد كه من شنیدم از بعضی از آنها كه گفته بودند برای كسی ایشان این كار را نمی‌كرد می‌آمد بیرون ساختمان تا دم ماشین و استقبال و خیلی ایشان اظهار محبت داشت، خود آقای خامنه‌ای به ما گفتند وقتی ایشان می‌خواستند ما را ببینند بعد از فوت مرحوم آقا از جمله مطالبی كه ایشان به ما گفتند این بود كه من قطع دارم پدر شما اطلاع بر غیب داشته، اطلاع بر نفوس داشته زیرا در نفس من بعضی از مسائلی بود كه غیر از من و خدای من خبر نداشت و ما وقتی با ایشان صحبت می‌كردیم ایشان از آن مسائل پرده برمی‌داشت آن وقت كار را به جایی رساندند كه مطالب دیگری ما از افراد می‌شنیدیم حرمت ایشان متأسفانه نگه داشته نشد نمی‌دانم فلان.

 تلمیذ: ...

 استاد: آدم اینها را می‌بیند قضایای امام رضا علیه‌السلام و ...، برادر كه پسر امام، برادر امام باید بیاید در دادگاه مدینه بگویند این امام رضا علیه‌السلام وصیت جعل كرده واقعا امام رضا چی می‌كشید؟ غریب واقعا به این می‌گویند قاضی مدینه نگاه كند آن، آخر به قیافة این می‌آید وصیت جعل كند بیرون كرد آنها را از مجلس بیرون كرد از آن قاضی مدینه، قاضی عباسی گفت بلند شوید بیرون آخر به قیافة این می‌آید جعل بكند واقعا ائمة ما چی می‌كشیدند؟ امام رضا الان فكر آبروی پدرش را دارد می‌كند.

1. مستدرک الوسايل ج ٩ ص ٣١٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره النجم «٥٣» آيه ٣٠ [↑](#footnote-ref-2)